بسم الله الرحمن الرحیم

سه شنبه 27/08/93

جلسه 1069

بحث در صورت ثانیه از خروج از محل ابتلاء بود که آن طرف خارج از محل ابتلاء مقدور هست عقلا و لکن داعی نوعی بر ارتکاب آن وجود ندارد.

مرحوم آخوند به عنوان اولین وجه در عدم منجزیت علم اجمالی فرمود: تکلیف نسبت به طرف خارج از محل ابتلاء مستهجن هست، چون عادتا تضمین شده عدم تحقق آن فعل، نیازی به نهی از آن نیست، تحصیل حاصل است که بیایند یک فعلی را که داعی نوعی بر آن نیست حرام بکنند بر مکلف، این استهجان دارد.

آقای خوئی فرمود: چه استهجانی دارد تکلیف ثابت بشود و نهی شرعا ثابت بشود نسبت به این فعلی که داعی نوعی بر ارتکاب آن نیست، اثر ثبوت این نهی استناد مکلف است، مکلف بعد از این علاوه بر آن داعی نفسانی نوعی به ترک یک داعی الهی هم پیدا می کند به ترک این فعل و این منشأ قصد قربتش می شود.

اقول: این فرمایش آقای خوئی به نظر ما ناتمام است، دیروز نقض کردیم که فرمایش ایشان در ترخیص نمی آید، چون ترخیص نه اقتضاء فعل دارد و نه اقتضاء ترک، لذا استناد در او معنا ندارد.

ممکن است آن نقض دیروز را شما جواب بدهید که ترخیص ابراز عدم تحریم است که برای دفع توهم تحریم ابراز می کنند عدم تحریم را و این لغو نیست.

النقض الصحیح علی کلام السید الخوئی

لذا ما نقض دیگری می کنیم، و آن اینکه اثر استنادی در خطابات شرعیه معنا دارد اما در خطابات عرفیه که مولای عرفی به دنبال ایجاد قصد قربت در عبید نیست، بلکه به دنبال این است که اگر از چیزی نهی کند عبید آن را ترک کنند و اگر به چیزی امر کند عبید آن را انجام بدهند، اگر بنا باشد که نهی از یک شئ خارج از محل ابتلاء فقط مصححش اثر استنادی باشد خوب در خطابات عرفیه که این مصحح وجود ندارد باید بگویید مستهجن است در موالی و عبید عرفیه خطاب تکلیف عرفی شامل آن طرفی که داعی نوعی بر ارتکابش نیست شامل او بشود، در حالی که این خلاف وجدان است.

علاوه جناب آقای خوئی! مولا به یک عبدی که می داند مرتکب این فعل نمی شود بگوید که حرام است بر تو ارتکاب این فعل، می گویند برای چی تحریم کردی ارتکاب این فعل را بر این عبد با اینکه می دانی او مرتکب نمی شود؟ می گوید برای اینکه بعد از اینکه این فعل را مرتکب نمی شود داعی قربی به مولا هم داشته باشد، این اثر، مصحح عرفی جعل تکلیف نیست، این اثر فائده تکلیف هست اما مصحح جعل تکلیف به نظر عقلائی نیست که مولا با اینکه می داند این عبدش کشف عورت نمی کند امام الناس و شأن این عبد اجل است از این کار به او بگوید لاتکشف عورتک امام الناس، به او بگویند به چه غرضی این را می گوئی، مولا بگوید به غرض ایجاد اثر استنادی که بعد از این عبد من به داعی قربی این کار را انجام بدهد و کشف نکند عورتش را امام الناس، این عقلائی نیست.

جواب صحیح از وجه صاحب کفایه

لذا به نظر ما جواب صحیح از صاحب کفایه این است که:

اولا: بعد از اینکه مولا در خطاب حقیقی می بیند ممکن است برخی مرتکب این فعل بشوند ولی هر کس مرتکب شود مفسده دارد این فعل و مبغوضیت دارد لذا منع عام می کند که یحرم کشف العورة امام الناس برای اینکه شریعت ناقص نباشد، و فرض هم این است که ممکن است ولو یک نفر در عالم بخواهد این فعل را مرتکب بشود اما وجهی ندارد که تحریم مختص به او بشود، بعد از اینکه مفسده این فعل اختصاص به او ندارد بلکه هر کسی این فعل از او صادر شود مفسده دارد و مبغوض است، و لکن نوعا این فعل را مرتکب نمی شوند، خوب این مشکلی ندارد که قانون عامی جعل کند که یحرم کشف العورة امام الناس، این هیچ استهجانی ندارد، ولو اغلب مردم این فعل را مرتکب نمی شوند ولی احتمال این هست که افراد شاذ و منحرف مرتکب این فعل بشوند لذا دیگر تحریم این فعل لغو نیست، اختصاص این تحریم هم به خصوص این افراد شاذ عقلائی نیست بعد از اینکه مفسده این فعل و مبغوضیت این فعل در حق همه هست.

لذا به نظر ما این وجه صاحب کفایه که فعلی که داعی نوعی بر ارتکاب آن نیست تحریم او مستهجن است به هیچ وجه درست نیست.

ثانیا: اگر هم بپذیریم که خطاب تکلیف مستهجن هست که شامل این طرفی بشود که داعی نوعی بر ارتکاب آن نیست، اولا ما نپذیرفتیم و گفتیم هیچ استهجانی ندارد، ثانیا بر فرض بپذیریم که شمول خطاب تکلیف نسبت به این فعل خارج از محل ابتلاء مستهجن است مثلا توجه خطاب لاتکشف عورتک امام الناس به انسان شریف مستهجن است، خوب برفرض خطاب تکلیف مستهجن بشود اما مسلّم روح تکلیف اینجا هست، غرض مولا قطعا تعلق گرفته به اینکه انسان شریف این کار را ترک کند، فقط توجه خطاب به او فرضا مستهجن باشد اما روح تکلیف اینجا هست، چون مولا راضی به ارتکاب این کار نیست حتی از انسان شریف و مولا راضی به این تفویت هم نیست این می شود روح تکلیف، یعنی طلب نفسانی ترک فعل نسبت به این انسان شریف هم هست، فوقش این انشاء یحرم علیک کشف العورة مستهجن است.

لایقال: نفرمائید که شما بعد از سقوط خطاب تکلیف اگر بپذیرید اشکال را که خطاب تکلیف مستهجن هست، یک وقت نمی پذیرید که در ابتداء نپذیرفتید قبول، اما به عنوان جواب دوم که گفتید سلمنا که شمول خطاب تکلیف استهجان دارد اگر این را بپذیرید ما کاشف از ملاک نداریم چه می دانیم، کاشف از ملاک و مفسده فعل خطاب تحریم است، اگر خطاب تحریم شامل این فرض خروج از محل ابتلاء نشود ما از کجا کشف کنیم ملاک را؟ حالا در این مثال کشف عورت ملاک حکم واضح است لذا این مثال را تنها نظر نکنید، مثلا در همان مثال تحریم شرب نجس، اگر آب نجسی است در مکان بعید که داعی نوعی به شرب آن نیست اگر خطاب تحریم شرب نجس ساقط بشود للاستهجان گفته می شود که از کجا ما کشف کنیم که شرب این نجس برای ما مفسده دارد؟

بلکه گفته می شود که ممکن است مفسده نداشته باشد، زیرا شاید خود اینکه ما تحمل سختی بکنیم و برویم این نجس را داخل در محل ابتلاء بکنیم و بعد بخوریم خود این کار مفسده این شرب نجس را از بین ببرد، شرب نجسی مفسده دارد که برای تحصیل آن انسان متحمل سختی و مشاق نمی شود، چه می دانیم، اگر خطاب تحریم شامل این نجس خارج از محل ابتلاء یعنی نجسی که داعی نوعی بر ارتکاب آن نیست نشود شاید مفسده هم نداشته باشد، چون شرب او متوقف است بر طی مقدمات بعیده و شاقه که او را بخواهیم داخل در محل ابتلاء بکنیم، بالاخره خارج از محل ابتلاء هست برای اینکه او را داخل در محل ابتلاء بکنیم در بعض از فروض باید تحمل سختی بکنیم برویم به فلان شهر دوردست، با اینکه امکان داد برویم ولی ما داعی نوعی نداریم برویم به آن شهر، خود این تحمل مشقت است، شاید خود این باعث بشود که آن فعل مفسده نداشته باشد، و یا فعلی که خلاف طبع نوعی انسان است ارتکاب او مفسده نداشته باشد، آب نجس بدبو که داعی نوعی بر ترکش هست و خطاب لاتشرب النجس شاملش نشد شاید چون انسان را معتاد نمی کند به شرب نجس مفسده هم نداشته باشد، مثل افرادی که مواد مخدر در اختیارشان هست این یکبار هم مواد مخدر استعمال کند مفسده دارد چون مواد در اختیارش هست تکرار می کند و معتاد شود، اما کسی که یک بار تریاکی پیدا کرده که تکرار نمی شود مفسده ندارد، چیزی که موافق با طبع یک شخص نیست ممکن است ارتکابش مفسده نداشته باشد چون این شخص را معتاد نمی کند، پس احتمال اینکه دخول در محل ابتلاء دخیل باشد در ملاک گفته می شود که این احتمال وجود دارد، و وقتی این احتمال وجود دارد یا باید از اول مقاومت کنیم در مقابل مشهور و بگوئیم شمول خطاب تکلیف نسبت به طرف خارج از محل ابتلاء در صورت ثانیه هیچ استهجانی ندارد، که ما این کار را کردیم، اما گفته می شود اگر شما تنزل کنید و بگوئید سلمنا که خطاب تکلیف استهجان دارد که شمول نسبت به این طرف خارج از محل ابتلاء پیدا کند ولی علم به روح تکلیف که داریم، جواب شما این است که نخیر! از کجا علم به روح تکلیف داریم؟

فانه یقال: جواب از این اشکال این است که بعد از دخول در محل ابتلاء دیگر اطلاق لاتشرب النجس شمولش استهجان ندارد، اگر من تحمل مشقت بکنم و بروم به آن شهر که این آب نجس در آنجا هست دیگر بعد از اینکه وارد آن شهر شدم خطاب یحرم شرب هذا النجس فعلی می شود، خلاف اطلاق یحرم شرب النجس است که ما بگوئیم شامل این فرد نمی شود، قبل از دخول در محل ابتلاء می گفتند مستهجن است، اما بعد از اینکه من می خواهم مرتکب بشوم ارتکاب این شرب نجس متوقف است بر اینکه او داخل در محل ابتلاء بشود، چون تا خارج از محل ابتلاء است که امکان ارتکاب او نیست، وقتی داخل در محل ابتلاء شد اطلاق یحرم شرب النجس شامل او می شود، پس اینکه بگوئیم شاید کسی که متحمل مشقت شود بعد از او بخواهد این نجس که خارج از محل بود را مرتکب بشود مفسده برای او نداشته باشد این خلاف اطلاق یحرم شرب النجس است، یا در آن مثال که شاید کسی بر خلاف طبع عقلائیش بخواهد از این آب متعفن بخورد مفسده نداشته باشد بر او چون معتاد نمی شود او هم خلاف اطلاق یحرم شرب النجس است، چون آنی هم که می گوید شمول خطاب تحریم مستهجن است تا مادامی است که این مکلف بر خلاف طبع عقلائی اراده نکند شرب این نجس را، و الا اگر این شخص بر خلاف طبع عقلائیش با اینکه بدش می آید از خوردن این آب نجس ولی باز تصمیم می گیرد بخورد دیگر شمول خطاب یحرم شرب النجس نسبت به او مستهجن نیست، پس کسی که مرتکب می شود این نجس را یعنی یا داخل در محل ابتلاء می کند که اگر در مکان بعید هست می رود آنجا، یا بر خلاف طبع عقلائیش اراده غیر عقلائیه می کند ارتکاب این را، در هر دو صورت بعد از این حالت اطلاق یحرم شرب النجس شاملش می شود، چون تا زمینه داعی شخصی غیر عقلائی پیدا شد دیگر مستهجن نیست شمول خطاب یحرم شرب النجس نسبت به او.

لذا اینکه در تعلیقه بحوث گفته که اگر خطاب تکلیف مستهجن باشد این فرد خارج از محل ابتلاء را بگیرد شاید دخول در محل ابتلاء دخیل باشد در ملاک، پس از کجا ما بگوئیم این طرف خارج از محل ابتلاء ولو خطاب تکلیف شاملش نشود روح تکلیف در مورد آن هست، که همین دو مثالی را که ما ذکر کردیم مطرح می کند، این احتمالها به نظر ما درست نیست، زیرا وقتی شما فرض می کنید این آقا مرتکب این فعل می شود یعنی آن موقع داخل در محل ابتلاء شد، مگر می شود انسان یک فعلی را انجام دهد که در محل ابتلاء نباشد، الآن که انجام نمی دهید خارج از محل ابتلاست ولی فرض ارتکاب آن یعنی فرض دخول در محل ابتلاء، یعنی اگر در مکان بعید هست تحمل مشقت کرده اید رفته اید آنجا، و اگر خلاف طبع عقلائی هست و لکن اراده شخصیه بر خلاف طبع عقلائی کرده اید که مرتکب بشوید، اینجا که خطاب تکلیف شامل بشود که مستهجن نیست، شمول خطاب یحرم شرب النجس برای کسی که می خواهد بر خلاف طبع عقلائی آب نجس متعفن را بخورد که استهجان ندارد[[1]](#footnote-1).

وقتی اینجور شد ما می گوئیم از شمول اطلاق خطاب یحرم شرب النجس نسبت به این فرد ولو به لحاظ بعد از دخولش در محل ابتلاء و به لحاظ بعد از تعلق اراده شخصیه به آن کشف می کنیم که این فعل مفسده و مبغوضیت دارد.

پس ارتکاب این فعل دو قسم ندارد قسم خارج از محل ابتلاء و قسم داخل در محل ابتلاء، بلکه ارتکاب این فعل مساوق است با فرض دخول آن در محل ابتلاء، به این معنا که اگر در مکان بعید است مقدمات را طی کرده رفته سراغ آن، و اگر خلاف داعی نوعی عقلائی است داعی شخصی به ارتکاب آن پیدا کرده است، اطلاق یحرم شرب النجس بعد از آن که شامل او می شود کشف می کند از مبغوضیت و مفسده این فعل.

پس نمی تواند خروج از محل ابتلاء مانع بشود از مفسده ارتکاب این فعل، ارتکاب این فعل یعنی لو ارتکبه (که ارتکاب او یعنی داخل شود در محل ابتلاء و مرتکب شویم) یترتب علیه المفسدة، دخول در محل ابتلاء شرط تحقق مفسده است، قطعا شرط اتصاف به مفسده نیست، یعنی اینجور نیست که بگوئیم این فعل اگر ایجاد بشود بدون اینکه داخل در محل ابتلاء بشود مفسده ندارد، این اصلا حرف نامعقولی است، معنای اینکه بگوئیم دخول در محل ابتلاء شرط اتصاف این فعل است به مفسده معنایش این است که اگر این فعل را مرتکب بشوید بدون تحقق این شرط یعنی بدون تحقق دخول در محل ابتلاء این فعل دیگر مفسده و مبغوضیت ندارد، مگر می شود این فعل را مرتکب شد بدون دخول در محل ابتلاء، دخول در محل ابتلاء اگر به این است که برویم آن آب را در مکان بعید پیدا کنیم که رفته ایم پیدا کرده ایم در فرض ارتکاب، و اگر دخول در محل ابتلاء به این است که داعی شخصی پیدا کنیم به ارتکاب ولو داعی نوعی نباشد خوب فرض ارتکاب این است که ما داعی شخصی پیدا کرده ایم، مگر می شود فعلی را بدون داعی شخصی مرتکب شویم؟ چون لو ارتکبه یعنی داخل شد در محل ابتلاء، لو ارتکبه مگر می شود مفسده و مبغوضیت نداشته باشد؟ پس یقینا دخول در محل ابتلاء شرط اتصاف فعل به مفسده نیست، چون عرض کردم معنای شرط الاتصاف این است که اگر این فعل را مرتکب شدید بدون تحقق این شرط الاتصاف دیگر مفسده ندارد، و این غیر معقول است اینجا، مگر می شود این فعل را یعنی شرب نجس در مکان بعید یا شرب نجس متعفن محقق بشود و ما او را مرتکب شویم بدون تحقق دخول در محل ابتلاء، پس دخول در محل ابتلاء غیر از اینکه شرط تحقق مفسده باشد و نه شرط اتصاف فعل به مفسده توجیه دیگری ندارد.

وقتی اینجور شد پس همین الآن علم به روح تکلیف داریم، اگر خطاب لاتشرب النجس الآن که داعی شخصی پیدا نکرده ایم به شرب نجس و خارج از محل ابتلاء است اگر هم بگوئیم شمول خطاب تکلیف نسبت به آن مستهجن است اما روح تکلیف نسبت به آن یقینا موجود است، یعنی یقینا ارتکاب آن فعل چیزی است که حالا اگر بگوئیم روح تکلیف مفسده و مبغوضیت است اینجا هست و اگر بگوئیم روح تکلیف تعلق غرض لزومی مولا به ترک است او هم اینجا هست.

وارد نبودن اشکال تعلیقه بحوث بر صورت اولی در این صورت ثانیه به طریق اولی

و لذا آنی هم که در صورت اولی در تعلیقه بحوث مطرح می کردند به عنوان اشکال بر بحوث که می گفتند شاید مصلحت در ترک باشد نه اینکه مفسده در فعل باشد، و مصلحت هم در ترک اختیاری باشد، گفتند شما که می گوئید آن طرف خارج از محل ابتلاء اگر حرام باشد فوقش حرمت فعلیه اش ساقط می شود و لکن روح حرمت هست چون مفسده و مبغوضیت هست، اشکال کردند به بحوث که چه کسی گفته روح این حرمت مبغوضیت و مفسده فعل است، شاید روح این حرمت محبوبیت و مصلحت در ترک باشد، آنوقت شاید ترک اختیاری مصلحت دارد، آنجا اینجور گفته اند.

این بیان اگر آنجا هم درست بود دیگر اینجا درست نیست، زیرا اینجا شما چه می گوئید، اگر می خواهید بگوئید ترک این شرب نجس اگر داخل در محل ابتلاء باشد مصلحت دارد، باید اینجور بگوئید دیگر، آنجا می گفتید ترک شرب این نجس اگر اختیاری باشد مصلحت دارد، در صورت اولی اینجور گفتید، اینجا اگر بخواهید مشابه آن حرف را تکرار کنید باید بگوئید وقتی خطاب یحرم شرب النجس شامل این طرف خارج از محل ابتلاء نشد و اختصاص پیدا کرد به فرض دخول در محل ابتلاء نگوئید ما کشف می کنیم که این فعل مفسده دارد علی ای حال، نخیر شاید ملاک و مصلحت و محبوبیت در ترک باشد، آنوقت می خواهید بگوئید ترک شرب نجسی که داخل در محل ابتلاء هست محبوب مولاست، باید اینجور بگوئید دیگر.

می گوئیم اینجا دیگر خیلی روشن است که این حرف را نمی توانید بزنید، زیرا سؤال می کنیم اینکه بگوئید ترک فعل داخل در محل ابتلاء مصلحت و محبوبیت دارد پس آن فعلی که خارج از محل ابتلاء هست ترکش محبوبیت و مصلحت ندارد و لذا علم به روح تکلیف نداریم، سؤال می کنیم از شما که این دخول در محل ابتلاء شرط استیفاء مصلحت است یا شرط اتصاف به مصلحت؟

اگر شرط استیفاء مصلحت است یک لازمی دارد که هیچ کس نمی تواند ملتزم شود، و آن اینکه شرط استیفاء اگر مقدور مکلف باشد واجب التحصیل است، دخول در محل ابتلاء در این صورت ثانیه در اختیار مکلف است، آنوقت معنایش این است که ایها المکلف تو باید مصلحت ترک مع الدخول فی محل الابتلاء را استیفاء کنی، مثل اینکه می گویند مصلحت نماز مع الوضوء را باید استیفاء کنی یعنی وضوء بگیر، اینجا هم که می گویند مصلحت ترک مع الدخول فی محل الابتلاء را باید استیفاء کنی یعنی باید بروی آن آب در مکان بعید را داخل در محل ابتلاء بکنی بعدا ترک کنی، اینکه خلاف ضرورت فقه است که بخواهد دخول در محل ابتلاء شرط استیفاء مصلحت در ترک باشد، اگر شرط استیفاء مصلحت ملزمه باشد خوب لازم التحصیل است، پس نمی توانید بگوئید شرط استیفاء است.

اگر بگوئید خوب می گوئیم شرط الاتصاف است یعنی اگر داخل در محل ابتلاء بود ترک این فعل مصلحت دارد، و الا اگر داخل در محل ابتلاء نبود اصلا ترکش مصلحت ندارد، مثل این می ماند که کسی که مریض نیست اصلا شرب دواء برایش مصلحت ندارد.

می گوئیم این هم غیر معقول است طبق ادبیات خود این آقایان، که عرض کردیم مدرسه آقای صدر معتقدند شرط اتصاف که قضیه شرطیه تشکیل می دهد که اذا دخل شرب هذا النجس فی محل ابتلائک فاترکه اینها ادبیاتشان این است که می گویند معلوم می شود مصلحت در جامع بین عدم الشرط و تحقق الجزاء علی تقدیر وجود الشرط است، آقای صدر در واجب مشروط اینجور می گوید، می گوید اذا عطشت فاشرب الماء یعنی مصلحت در جامع بین عدم العطش و بین شرب الماء علی تقدیر العطش است، و لذا شوق مولا به این است که یا شما تشنه نشوید یا اگر تشنه شدید آب بخورید، می گوئیم اینجا غیر معقول است که در این مثال که دخول در محل ابتلاء شرط اتصاف باشد که اذا دخل شرب النجس فی محل ابتلائک فاترک شربه بگوئید مصلحت قائم است به جامع بین عدم دخول در محل ابتلاء و بین ترک شرب نجس علی تقدیر دخول در محل ابتلاء، این غیر معقول است، زیرا این معنایش این است که اگر این شرب نجس داخل در محل ابتلاء شما نبود اشباع شده مصلحت، و دیگر مهم نیست که شما ترک بکنید این شرب نجس را یا ترک نکنید، مثل اینکه در مثال اذا عطشت فاشرب مائا اگر شما تشنه نمی شدید اشباع شده بود مصلحت، چه آب بخورید چه نخورید مهم نبود، چون جامع بین عدم العطش و شرب الماء علی تقدیر العطش با عدم عطش محقق می شود، اما اینجا نمی شود بگوئیم جامع بین عدم الدخول فی محل الابتلاء و ترک النجس علی تقدیر الدخول فی محل الابتلاء محقق می شود با عدم دخول در محل ابتلاء و دیگر برای شارع مهم نیست که شرب این آب را ترک بکنید یا نکنید، اینکه معنا ندارد، زیرا برای مولا ترک شرب این نجس مهم است، اینکه داخل در محل ابتلاء نمی شود از باب این است که تضمین می کند ترک شرب نجس را، ترک شرب نجس برای مولا ملاک دارد، اینکه داخل نشود در محل ابتلاء این برای این است که عملا ترک بشود شرب نجس، پس مصلحت در ترک شرب نجس می شود[[2]](#footnote-2).

آنوقت دخول در محل ابتلاء نه شرط استیفاء مصلحت می شود چون غیر معقول بود و نه شرط اتصاف می شود چون این هم صحیح نیست.

پس آنچه که در بحث قبل گفته شد که اگر تکلیف ساقط بشود دیگر روح تکلیف را کشف نمی کنیم نسبت به طرف غیر مقدور، اینجا دیگر این مطلب نمی آید، بر فرض تکلیف نسبت به خارج از محل ابتلاء ساقط بشود للاستهجان روح تکلیف حالا یا مفسده و مبغوضیت ارتکاب این نجس یا تعلق غرض لزومی مولا به ترک آن یقینا در این مورد وجود دارد ولو خطاب تکلیف مستهجن باشد، و لذا علم اجمالی به لحاظ روح تکلیف اینجا محقق می شود ولو فرضنا سقوط خطاب تکلیف را.

فلا یتم الوجه الاول الذی قال به صاحب الکفایة من سقوط التکلیف واقعا بالنسبة الی الطرف الخارج عن محل الابتلاء، این وجه درست نشد و تکلیف ساقط نیست نه انشائا و نه روحا، بقیه وجوه برای عدم منجزیت علم اجمالی در فرض خروج از محل ابتلاء خواهد آمد.

1. - البته خود آقای هاشمی هم در تعلیقه اضواء و آراء از این اشکال خودش در هامش بحوث جواب داده است. [↑](#footnote-ref-1)
2. - خلاصه اش این شد که شرط اتصاف بودن در صورت اولی خلف فرض بود، اما در صورت ثانیه شرط اتصاف بودن غیر معقول است زیرا شرط اتصاف بودن یعنی می خواهد بگوید یا داخل د ر محل ابتلاء نباشد یا اگر داخل شد ترک شود، یعنی اگر داخل در محل ابتلاء نشد من کاری ندارم ترک می شود یا نمی شود و حال اینکه خواسته مولا و مصلحت در ترک شدن است، در مثال اذا عطشت فاشرب ماءا با عدم عطش این جامع بین عدم العطش و شرب الماء علی تقدیر العطش محقق می شد، اما در ما نحن فیه با خروج از محل ابتلاء جامع بین خروج از محل ابتلاء و ترک علی تقدیر دخول در محل ابتلاء محقق نمی شود چون خروج از محل ابتلاء که شرط قرار گرفته برای این است که مضمون التحقق است یعنی صرفا مصلحت در ترک است، نه اینکه خروج از محل ابتلاء هم مصلحت دارد ولو ترک صورت نگیرد مثل آن مثال که عدم عطش مصلحت دارد ولو آب هم بنوشی. [↑](#footnote-ref-2)